

میهمانی عزیزاز «غزه» در «خراسان» هزار سال پیش



عبدالمجید خراسانی، نویسنده کتاب «غزه»

نام غزه برای مای ایرانیان امروز، پیوسته تداعیگر خون و جنگ و رنج و پیکار با صهیونیان است ولی این، همه غزه نیست. آورده‌اند که قبر «هاشم»، نیای رسول خدا(ص) در همین غزه است؛ به همین سبب آن را «غزه هاشم» نیز گفته‌اند و به همین نام در سروده‌های ابونواس اهوازی و جزا و مذکور است. فقیه برجسته و یکی از پیشوایان چهارگانه فقه اهل تسنن، ابو عبید... محمد بن ادریس شافعی، نیز در غزه زاده شده است. این غزه، علی‌الخصوص، شاعر و ادیبی سترگ و نام‌آور دارد که هزارسالی پیش از این به ایران ما آمده است و در میان نیاکان ما زیسته و در ایران زمین نیز درگذشته و به خاک رفته است و نام و یاد و سرگذشت و میراث ادبی‌اش با تاریخ و فرهنگ میهن سرفراز و فرهنگ‌پرورمان گره خورده است؛ ابواسحاق ابراهیم بن یحیی غزی که دریغ است درباره او بیشتر ندانیم.

ابراهیم بن یحیی غزی، از آوازه‌مندترین شاعران عربی زبان روزگار خویش بود. اهمیت وی در این مقام تا بدان پایه بود که بعضی پسییان، وی را، شاعر زمانه و پرچمدار سرایشگری به روزگار خویش لقب داده‌اند.

وی به سال ۴۴۱ هجری قمری در غزه زاده شد و گویا در همان جا بالید. پسان تر اهی سفری دراز شد. در دمشق، به سال ۴۸۱ هجری قمری از فقیه نصرین ابراهیم ناطلسی مقدسی (۴۹۰.۳۷۷ هجری قمری). که شیخ شافعیان شام بود(و ارقضا، خود زمانی در غزه به طلب علم پرداخته بود) به سماع حدیث پرداخت. بعدها به عراق رفت و چنان که گفته‌اند، سال‌های بسیاری را در مدرسه نظامیه گذرانید و در مدح یا رثای شماری از مدرسان نظامیه شعر سرود. باز به سرزمین‌های شرقی تر رهسپار شد و آهنگ خراسان بزرگ کرد. درباره شماری از فرمانروایان و بزرگان و خاندان‌های این بلاد، خاصه کرمان و جبال و خراسان، به ستایش و گاه نکوهش، شعرها گفت و شعرش در خراسان آن زمان، اشتهاور و انتشار یافت.

وفات ابراهیم بن یحیی غزی به سال ۵۲۴ هجری قمری رخ داد. در همان خراسان، از مرو راهی بلخ بود که در راه درگذشت. او را در بلخ به خاک سپاردند. آیا امروز، در آن بلاد، نشانی از گور این میهمان خراسان برجاست؟ نمی‌دانم. لیک دور می‌نماید.

گفته‌اند که؛ چون هنگام وفاتش رسید، گفت: امید می‌دارم که خدای از بهر سه چیز مرا بیامرزد؛ یکی، آنکه همشهری امام شافعی هستم و دوم آنکه پیری سالخورده‌ام، و سوم آنکه در این سرزمین غریبم.

اشارات اخبروی، ناظر به آن است که در بعض آموزه‌های مأثور، مرگ غریب را هم‌تراز شهادت قلم داده‌اند؛ «مَوْتُ الْغَرِیبِ شَهَادَةٌ یَا؛ «من مات غریباً مات شهیداً».

نسبت ابراهیم بن یحیی غزی به خراسان، چنان شده که پسان‌تر بعض تراجم‌نگاران برجسته عربی‌نویس چون ذهبی، رسما او را «شاعر خراسان» خواندند. چه در زمان حیاتش و چه پس از وی، شعر و سخنش، در خراسان بزرگ و آبادان و فرهنگ‌پرور و دانش‌گستر آن روزگار، بسیار مورد توجه بوده است.

از سروده‌های اندروزی ساده و زاهدانه‌اوست؛

إِنَّمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ مَتَاعٌ
وَالْآخِرَةُ الْآخِرَةُ
مَا مِثْلُ قَاتٍ وَالْمَوْءِلُ غَيْبٌ
وَلَكَّ الشَّاعَةُ الْآتِيَّ أَنْتَ فَيَهَا

حاصل معنی؛ این زندگانی، جز بهیره و برخورداری‌ای ناچیز و اندک نیست و ناپخردگمراه، کسی است که آن را خوش و هموار و دلخواه و مضافاً بی‌شائبه کند و رت‌ها بخواهد.

آنچه گذشت، از دست رفته است و آنچه به آن امید بسته‌ای، نهان است و ناپیدا و تورا، جز همین یک دم که در آن هستی، نیست.

دانستن و خرد ورزیدن

امام علی ^(ع) در حکمت ۱۰۷ نهج البلاغه می‌فرماید: رَبُّ عَالِمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ، یعنی چه بسیاریند عالمانی که نادانی‌شان، آن‌ها را به کشتن می‌دهد.

وجود دو کلمه علم و جهل در این حدیث و اینکه چگونه می‌شود یک نفر هم زمان هم عالم باشد و هم جاهل، کمی برای پژوهشگران دردسرساز شده است. برای برطرف کردن مشکل، شاید بهتر باشد جهل را چیزی مقابل حکمت معنا کنیم تا مقابل علم؛ براین اساس، معنای حدیث این خواهد شد که چه بسیاریند عالمانی که بی‌خردی‌شان، آن‌ها را به کشتن می‌دهد؛ البته این معنا تا اندازه‌ای با حدیثی دیگر از امام صادق ^(ع) هم خوان است؛ اَلْعَامِلُ عَلٰی غَيْرِ بَصِيْرَةٍ كَالشَّارِبِ عَلٰی غَيْرِ الطَّرِيقِ، یعنی کسی که بدون خردکاری را انجام دهد، مثل کسی است که در بی راهه گام برمی‌دارد.

امام علی ^(ع)، با این سخن به یک منطق رفتاری مهم اشاره می‌کنند؛ منطقی که می‌گوید برای عملی کردن دانسته‌ها، لازم است خردمند بود. درحقیقت از نظر امیرالمؤمنین ^(ع)، چیزی به نام «مصلحت» در فاصله دانستن تا عمل کردن، وجود دارد که باید با خردورزی و حکمت به دست بیاید. رفتار خردمندانه می‌گوید ممکن است هر عالمی، مدعی باشد آنچه فهمیده است، حکم خداست ولی این بس نیست؛ برای عملی کردن حکم خدا، باید واقعیت میدان عمل و مصلحت را نیز شناخت و سپس عمل کرد.

این منطق به ما می‌آموزد که فرق میان شیعه و داعش، تنها در اعتبار فهم نیست و مشاجره برسر درستی فهم، می‌تواند آغاز یک مشاجره خونین باشد؛ فرق شیعه و داعش در این است که شیعه بر اساس لزوم خردمندی و عقلانیت در مقام عمل، همواره معتقد بوده است که حکم خدا را هرگونه که فهم کنیم، کار پایان نیافته است و برای عملی کردن آن باید خردمندی کرد؛ البته روشن است که تکلیف دینی شیعیان، همانی است که پس از این خردورزی به دست می‌آید.

دکتر سید جواد میری، جامعه‌شناس و عضو هیئت‌علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، از نظریه «بازگشت به خویشتن» دکتر شریعتی می‌گوید

بازگشت به خویشتن، در بستر معاصرت

نظریه دکتر شریعتی هیچ گفتمان مشترکی با اندیشه‌های سلفی ندارد



دکتر علی شریعتی در کنار شهید مطهری / حسینیه ارشاد

آن‌ها گرفته؛ البته در این باره خلط معرفتی صورت گرفته است؛ زیرا شریعتی در کتاب «ما و اقبال» نشان می‌دهد که ریشه فکری اصلاحات و اصلاح‌گری دینی و مبارزه با خرافات چه شجره‌ای دارد. لذا ریشه تفکر شریعتی به سیدجمال می‌رسد اما این موضوع فراموش شده است که شاگرد خلف سیدجمال، رشیدرضا و محمد عبده نیست، بلکه اقبال لاهوری است که مؤلفه‌های فکری اش حکمت، فلسفه، عرفان، فهم معاصرت و فهم شیوه عصری در مواجهه با متون و سنت است. در اینجا می‌بینیم که شریعتی را اگر بخوایم در چارچوب اصلاح دینی قرار دهیم، باید به اقبال و سیدجمال برسیم، پس این موضوع که او را متهم به بنیادگرایی می‌کنند، درست نیست.

● شریعتی، هویت‌ستیز نیست
از سوزی دیگر عده‌ای، شریعتی را به ستیز با هویت ملی و ایرانیت متهم می‌کنند، درحالی‌که او رویکرد ممتازی در برابر این موضوع دارد و خودش را وامدار حرکت جبهه ملی مصدق می‌داند. به عبارتی شریعتی، خودش را بر مصدقی می‌داند و مصدق نیز متفکری است که رویکرد ممتازی در برابر رابطه ملیت و اسلامیت دارد و لذا از این منظر نمی‌توان شریعتی را ضد هویت ملی و ایرانی دانست. برخی نیز تحت تأثیر هائزی‌کرن که می‌گویند تشیع ایرانی است، می‌خواهند ایرانیت را مقابل اسلام قرار دهند، درحالی‌که شریعتی با قرائتی که مرحوم مطهری در کتاب «خدمات متقابل ایران و اسلام» دارد، احساس نزدیکی می‌کند و می‌گوید حکومت ایرانی چگونه در قالب شیعی و اسلامی شکل گرفته است و نمی‌توان این هویت را بدون هویت اسلامی تصور کرد. اگر این هویت‌ها را به صورت هویت‌های مرکب‌ار روبه‌روی هم قرار دهیم، نتیجه آن چیزی می‌شود که امروز می‌بینیم.

حال اهمیت شریعتی امروز برای ما چیست؟ مسائلی که امروز در جامعه اسلام مطرح است، هنوز حل نشده است، بدین معنی که هویت‌های مرکب‌ار در مقابل هم قرار گرفته‌اند و امروز پرسش‌هایی که شریعتی درباره آن‌ها فکر می‌کرد، مانند رابطه اسلامیت و ایرانیت، شیوه حاکمیت مطلوب و پیشنهاد راه‌حل درباره آن‌ها ... می‌تواند برای ما راه‌گشا باشد، اگر چه ما نیازمند بازخوانی انتقادی از او نیز هستیم.

شریعتی در آینده تفکر ما از این منظر جا دارد و اگر او را بخوایم از منظر فلسفه سیاسی نقد کنیم، جای کار وجود دارد اما از منظر انسان‌شناسی فلسفی، کار وجود دارد. شریعتی در دوجلدی «تاریخ و شناخت ادیان»، رویکردی به مابیت عرفانی جهان از جمله هندوئیسم، بودائیسم و... دارد.

طرح کنیم که سنت شریعتی چه سنتی است؟ کسانی که در ایران درباره شریعتی سخن می‌گویند، اغلب به او توجه نمی‌کنند و کسانی که او را تقبیح می‌کنند، اغلب از متن شریعتی خوانشی ندارند؛ البته من در اینجا بین مفهوم خواندن و خوانش، تمایز قائل هستم؛ به این معنی که خواندن به معنای ژورنالیستی، مطالعه کردن یک اثر است اما خوانش به معنای درک مفاهیم، چارچوب‌های ذهنی و دستگاه فکری یک متفکر است، به هر حال ما باید سنت فکری شریعتی را مفهوم‌سازی کنیم و گفتمان شریعتی را از وضعیت خصم و محب، نجات دهیم و شریعتی را با گفتمان آکادمیک درک کنیم.

● سلفی‌گری در پایا رادایم ناهمگون
در دوسه ساله اخیر هجمه‌های عظیمی را برحنی نشریات و مجلات به شریعتی وارد و سعی کرده‌اند به روش‌های مختلف او را «پدر بنیادگرایی و خشونت در ایران» و جهان اسلام» معرفی کنند. برخی از آن‌ها حتی تا جایی پیش رفته‌اند که او را پدر داعش می‌دانند، درحالی‌که شیوه داعش، خشونت کور و بی‌محابا در برابر انسان است. آن‌ها می‌گویند چون شریعتی از بازگشت به خویشتن سخن می‌گوید، پس با داعش ارتباط فکری دارد، درحالی‌که باید بدانیم سلفی‌ها و بنیان‌گذاران آن، همچون رشیدرضا، سیدقطب، بنیان‌گذاران القاعده و... از تفکر شریعتی جدا هستند و تا زمانی که گرفتار دوقطبی خصم و حب درباره شریعتی هستیم، نمی‌توانیم خوانش درستی از آن داشته باشیم.

ما باید در ادبیات محاوره‌ای بین بازگشت و برگشت، تمایز قائل شویم. در ادبیات شریعتی، بازگشت به معنای دوباره یافتن است؛ بدین معنی که بتوانیم سوزۀ ایرانی را مبتنی بر خودآگاهی از گذشته‌اش دوباره پیدا کنیم و نسبت آن را با سنت، معاصرت، خویشتن و... بسنجیم، این درحالی است که دریافت سلفی‌ها از «برگشت به خویشتن»، شیوه زیست مانند تابعین در صدر اسلام است، یعنی اگر در ابتدای اسلام مسواک نمی‌زدند، امروز هم باید بر همین اساس عمل کرد. اگر شریعتی در منظومه فکری خود، از بازگشت به خویشتن در بستر معاصرت صحبت می‌کند، باید ببینیم ریشه فکری او به کجا می‌رسد.

برخی می‌گویند سیدجمال، محمد عبده، رشیدرضا، سیدقطب و... کسانی هستند که شریعتی تفکر خود را از

راطبقه‌بندی کند اما وقتی ما به سراغ بازخوانی آثار یک متفکر می‌رویم، قرار نیست همان حرف‌های خودش را بازتولید کنیم، بلکه زمان آن است که از کلیشه‌هایی که خود شریعتی یا پیروان و مریدان فکری او و حتی نوشریعتی‌ها ایجاد کرده‌اند، عبور کنیم و قرار نیست همان‌گونه که نظام فکری شریعتی توسط خودش بی‌ریزی شده است، آن را بازخوانی کنیم.

● بازتاب اندیشه‌های «سارتر» در اندیشه شریعتی
یکی دیگر از مسائلی که در این باره درخور توجه است، بازخوانی رابطه شریعتی با سارتر است. چرا شریعتی به سارتر مراجعه می‌کند؟ در منظومه فکری او چه مؤلفه‌هایی هست که شریعتی از آن برای بیان دغدغه خودش استفاده می‌کند؟ سارترین وجود و ماهیت، تمایز قائل می‌شود و آن را به مثابه ابزاری قدرتمند می‌بیند. او این را در چارچوب وجودی انسان در نظر می‌گیرد اما شریعتی وقتی سارتر را می‌خواند، نگاه قرانتس فانون و تحت تأثیر او، به سارتر می‌پردازد. در واقع خوانش شریعتی از سارتر، قانونی است و سعی می‌کند به عنوان یک فیلسوف، دستگاه فلسفه سارتر را بازخوانی کند و ببیند دغدغه او چه بوده است.

فانون به دنبال پاسخ این سؤال بوده که چه عاملی باعث شده است انسان‌ها و جوامع غیرعربی، مقهور قدرت فرهنگ غربی شوند. به عبارت دیگر استعمار و کولونیالیسم چه بلایی بر سر فرهنگ غیرعربی آورده است. فانون در پاسخ می‌گوید علت اینکه جامعه‌های غیرعربی نمی‌توانند از سیطره اروپا بیرون بیایند، این است که آن‌ها فرهنگ زدایی شده‌اند. شریعتی می‌فهمد که فانون، قرائتش از سارتر و مفهوم وجود ماهیت، چنان قدرتی دارد که می‌تواند از آن در جامعه‌شناسی خود استفاده کند و بر همین اساس، می‌گوید ما نمی‌توانیم از یوغ استعمار و فرهنگی غربی خارج شویم؛ چون دیگر وجودی نداریم و از هویت تاریخی تهی شده‌ایم.

به عبارت دیگر، تبدیل به یک اگزیستانس شده‌ایم و به همین دلیل، تاریخ ما ماهیت خودش را از دست داده است و نقش و نگاری ندارد و این فرهنگ‌های غربی هستند که نقش ونگار را در مواجهه دیوست ساله ما با اروپا در ساحت‌های مختلف برپایمان رقم زده‌اند.

● خوانش شریعتی در چارچوب فکری‌اش
وقتی می‌خواهیم شریعتی بخوانیم، باید این پرسش را



دکتر سید جواد میری:
در ادبیات شریعتی، بازگشت به معنای دوباره یافتن است؛ بدین معنی که بتوانیم سوزۀ ایرانی را مبتنی بر خودآگاهی از گذشته‌اش دوباره پیدا کنیم و نسبت آن را با سنت، معاصرت، خویشتن و... بسنجیم

اجازه‌های مکتوب با دستان لرزان

هاشم بن احمد بن عصام الدین الاتکانی الخراسانی در سال ۱۰۲۹ و ۱۰۳۰ هجری قمری کتابت کرده است. نسخه یادشده از زاویه‌های مختلفی دارای اهمیت است. یکی از این نکات، اجازه مهم شیخ به کاتب در سال ۱۰۳۰ هجری یعنی چندماه قبل از وفات شیخ است. کاتب پس از اتمام کتابت نسخه، آن را از نظر شیخ‌بهایی گذرانده و شیخ نیز در حاشیه صفحات مختلف کتاب، علامت بلاغ را درج کرده است. بلاغ، اصطلاحی مشهور در حوزه نسخ خطی است که استاد برای تأیید اعتبار نسخه و کتابت صحیح، آن نسخه را ملاحظه و در کنار برخی صفحات به‌نشانه تأیید آن، عبارت «بلغ قبلا» یا عباراتی از این‌قبیل را درج می‌کرده است. شیخ‌بهایی در حاشیه یکی از صفحات، اجازه مهمی برای شاگرد خود، هاشم خراسانی، نوشته است. نکته درخور توجه آن است که این اجازه، تنها سه ماه قبل از وفات شیخ نوشته شده است و لرزش دستان وی در حروف آن به وضوح دیده می‌شود.

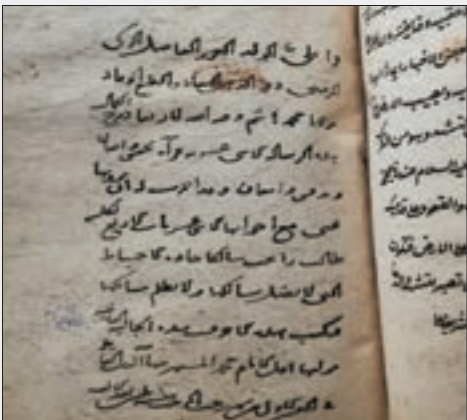
نقش هریک از اجزای شکل دهنده این شبکه درهم تنیده را در بروز یک رویداد مشخص کند. تاریخ اجتماعی با حفظ مأموریت و شائبیت اصلی خود که آن را به علوم اجتماعی نزدیک می‌کند، بر حوزه «روابط» متنوع اجتماعی تمرکز می‌کند و می‌کوشد با جمع‌آوری دقیق و جامع داده‌های ممکن درباره روابط مردم با مردم، روابط مردم با دولت و حکومت و روابط مردم با زیست جهان مادی و معنوی‌شان، به تحلیل و تبیین این روابط در چارچوب‌های علمی و معلولی در بافتار تاریخی بپردازد.

در تاریخ اجتماعی به جای تمرکز بر گزارش‌های تاریخی درباره سلاطین، خاندان‌های حکومت‌کننده، نخبگان سیاسی، فرهنگی و اجتماعی و به‌طور کلی به جای خواص، به زندگی مردم پرداخته می‌شود. بررسی مورخ اجتماعی، بررسی‌ای چندجانبه است و باید گفت مورخ اجتماعی هرگز رابطه محض علی و معلولی را به‌صورت خطی نمی‌پذیرد. مورخ اجتماعی همواره در جست و جوی شبکه درهم تنیده‌ای از علت‌هاست و اگر شواهدی بیابد، سعی می‌کند

کفش سرخ خلیفه



کتاب شناخت



برای بررسی هریک از مقوله‌های بزرگ، زیرشاخه‌هایی تخصصی در تاریخ اجتماعی پدید آمده است؛ مثلاً بررسی روابط مردم با زیست جهانشان، بیشتر در یکی از بخش‌های مهم مطالعات تاریخ اجتماعی، یعنی مطالعه درباره تاریخ ذهنیات و روحمیات صورت می‌گیرد. کتاب «کفش سرخ خلیفه» فن بیان و مسئله منابع در تاریخ اجتماعی»، نوشته دکتر ابراهیم موسی پورشبلی و انتشارات نگارستان اندیشه در سال ۱۴۰۲ منتشر کرده است.